اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت یکصد و پانزدهم)

هوش زیر کلاغی (بخش یکم)

زمانی که قربانی هابیل نزد خدا قبول شد و قربانی قابیل قبول نشد، قابیل برادرش هابیل را به کشتن تهدید کرد. اما در مقابل، هابیل به برادرش قابیل گفت اگر تو دستت را دراز کنی تا من را بکشی من اینکار را نمی کنم ودستم را برای کشتن تو دراز نمی کنم.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿۲۷﴾

و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان بخوان هنگامی كه [هر يك از آن دو] قربانیی پيش داشتند پس از يكی از آن دو پذيرفته شد و از ديگری پذيرفته نشد [قابيل] گفت حتما تو را خواهم كشت [هابيل] گفت خدا فقط از تقواپيشگان می پذيرد (۲۷)

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۸﴾

اگر دست خود را به سوی من دراز كنی تا مرا بكشی من دستم را به سوی تو دراز نمی كنم تا تو را بكشم چرا كه من از خداوند پروردگار جهانيان می ترسم (۲۸)

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿۲۹﴾

من می خواهم تو با گناه من و گناه خودت [به سوی خدا] بازگردی و در نتیجه از اهل آتش باشی و این است سزای ستمگران (۲۹)

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۳۰﴾

پس نفس [اماره]اش او را به قتل برادرش ترغیب کرد و وی را کشت و از زیانکاران شد (۳۰)

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿۳۱﴾

پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند [قابیل] گفت وای بر من آیا عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم پس از [زمره] پشیمانان گردید (۳۱)

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿۳۲﴾

از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فسادی در زمین بکشد چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است و قطعا پیامبران ما دلایل آشکار برای آنان آوردند [با این همه] پس از آن بسیاری از ایشان در زمین زیاده روی می کنند (۳۲)

اگر گفتگو و مجادله این دو برادر را در نظر بگیریم، شاید از نوع منطق هر دویشان تعجب کنید. زیرا قابیل برای قبول واقع نشدن قربانی، تصمیم به قتل برادرش می گیرد! این منطق در آن دوران نوعی منطق بود که پایین تر از منطق یک کلاغ بود.

کلاغ یکی از باهوش ترین حیوانات است ولی ضریب هوشی (EQ) او 2.5 است. در حالی که EQ انسان 7.5 است. یعنی ضریب هوشی یک انسان عادی سه برابر یک کلاغ است. اما ضریب هوشی قابیل از کلاغ هم کمتر بوده است. این را خود قابیل اعتراف میکند. به این میگویند: هوش و منطق زیر کلاغی.

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ
هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿۳۱﴾

پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند [قابیل] گفت وای بر من آیا عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم پس از [زمره] پشیمانان گردید (۳۱)

دانشمندان فهمیده اند که هوش یک کلاغ در حد یک کودک هفت ساله است و مشخص می شود که در آن زمان سطح هوش قابیل زیر سطح هوش کلاغ بوده و همین منطق ضعیف راهی برای شیطان گذاشته تا به درون او نفوذ کند و در حالیکه خدای بزرگ فرموده که اگر کسی به شما حمله کرد از خود دفاع کنید و این منطق درست است. به همین خاطر خدا در ادامه آیه هابیل و قابیل می فرماید که قتل بجز در حالت فساد و قصاص مجاز نیست. اینکه قابیل بخاطر قبول نشدن قربانیش تصمیم به قتل هابیل می گیرد؛ یک امر غیرمنطقی و احساسی شیطانی است.

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿۳۲﴾

از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فسادی در زمین بکشد چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است و قطعا پیامبران ما دلایل آشکار برای آنان آوردند [با این همه] پس از آن بسیاری از ایشان در زمین زیاده روی می کنند (۳۲)

در اینجا میتوان احساس شیطانی را تعریف کرد که منطق افراد را کنار میزنند. این نوع احساس و عرفان کابالایی هم اکنون هم در بیشتر انواع عرفانهای قدیم و نو ظهور وجود دارد. اشعار و فیلمهای توهمی و آهنگهای آلفایی و مدیتیشن مهمترین دلایل کنار زدن منطق صحیح است. اما هابیل در جواب این منطق نادرست قابیل، میگوید که من اگر تو دستت را دراز کنی تا من را بکشی من اینکار را نمی کنم ودستم را برای کشتن تو دراز نمی کنم. هابیل صاف و ساده دل بود. او حتی حاضر نبود که از خودش دفاع کند. منطق هابیل کاملا ساده بود. هابیل این تصمیم را گرفت زیرا هنوز دستوری از خدا در این مورد نازل نشده بود و هابیل نمیدانست در این مورد باید در مقابل قابیل چکار کند. هابیل از خدا می ترسید همانطور که خودش گفت (إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ **). این دقیقا تعریف خوف از خداست. خوف از خدا یعنی زمانی که در مورد اتفاقی نمیدانید چکار کنید و از طرف خدا حکمی وجود ندارد؛ صبر میکنید و منتظر می مانید تا ببینید خدا چه میخواهد و چه میشود.**

اما خدا در آیه بعدی این مورد را گوشزد میکند و به بنی اسرائیل دستور میدهد که کشتن یک فرد، فقط کشتن یک نفر نیست؛ بلکه کشتن تمام انسانیت است. خدا میخواهد که آدمیان منطقشان را هم رشد دهند و در مقابل حملات دشمنان، دست روی دست نگذارند، بلکه از خود دفاع کنند. اگر انسان منطق درستی نداشته باشد و همچنین احساس درستی نداشته باشد موجب عذاب خود و حتی رنج و سختی اطرافیان و جامعه و نسل های دیگر می شود که خدا در آیات بعدی در بحث محاربه؛ این مشکل را مطرح کرده و راه حل ارائه کرده و به گونه ای به ما منطق درست را یاد می دهد. خدای مهربان دقیقا بعد از نقل قتل هابیل توسط قابیل؛ آیه محاربه را ذکر میکند. خدا به این طریق به قابیل و قابیلیان هشدار داده و همچنین به هابیلیان یاد میدهد که نباید در مقابل حملات غیر منطقی قابیلیان خود را خلع سلاح کنید. کسی که با دلیل غیرمنطقی قصد کشتن شما را دارد، باید به شدت به او برخورد کرد. قابیل می گفت که چرا قربانی هابیل نزد خدا قبول واقع شده ولی مال من نشده است، پس من هابیل را میکشم! این یکی از غیر منطقی ترین قتلهای تاریخ بود. به همین خاطر خدا در مورد این گونه ظلمها، می فرماید که از خود دفاع کنید و نترسید.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾

سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت (۳۳)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۴﴾

مگر کسانی که پیش از آنکه بر ایشان دست یابید توبه کرده باشند پس بدانید که خدا آمرزنده مهربان است (۳۴)

شاید این آیه، مهمترین آیه ای باشد که کانالهای آتئیست و مسیحیان آن را بولد میکنند و از قرآن ایراد می گیرند و قرآن را کتابی خشن معرفی میکنند. اگر با یک آتئیست و یا یک مسیحی بحث کنید؛ برای خشن نشان دادن قرآن، حتما این آیه را برای شما ذکر خواهد کرد. زیرا آنها فکر میکنند که باید مثل هابیل در مقابل حملات قابیل بی تفاوت بود تا کشته شد. اما خدا این نوع منطق را قبول ندارد و آن را تصحیح میکند و دفاع از خود در مقابل کسانی که علیه تو بطور غیرمنطقی محاربه میکنند؛ را به شدیدترین وجه توصیه فرموده است. منطق قابیل شیطانی بود. اما منطق هابیل ساده و بی تفاوتی بود. اگر چه هابیل فرد متقی و خداترسی بود ولی خدا در آیات بعدی، تاکیدا منطق هابیل را تصحیح میکند و علنا می فرماید که با منطق هابیل نمیتوان روی زمین زندگی کرد. به همین خاطر دستوراتی در مورد دفاع از خود بر بنی اسرائیل نوشت.

در ابتدا انسان فکر می کرد که یک جسم مادی دارد. ولی بعدها با افزایش آگاهی متوجه شد که دو بعد مادی و معنوی دارد. اما در واقع انسان چند بُعد و یا چند لایه

است. اگر به رنگین کمان نگاهی بیندازید متوجه می شوید که رنگین کمان اسم یک پدیده است که هر چند یک کلمه است ولی هفت طیف رنگی دارد و این هفت رنگ هرکدام طیفی را به خود اختصاص داده اند.

انسان هم هفت کالبد وجودی دارد. همان گونه که خدای بزرگ در قرآن فرموده که هفت آسمان وجود دارد، دال بر این است که ابعاد وجودی انسان نیز عمیق تر از یک نگاه ساده است. در ابتدا ما در عالم بالا به صورت نفس بوده ایم ولی در ملا اعلی جنگی بین فرشتگان و شیاطین رخ داد (جنگ ستارگان) که در این جنگ شیاطین از هفت بُعد یا آسمان رانده شده و به پایین ترین طبقه تنزل داده شدند. این مورد در قرآن به آن اشاره شده است.

مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٩﴾
مرا در باره ملاء اعلى هيچ دانشى نبود آنگاه كه مجادله ميكردند (٦٩)

آدم بعد از اینکه با وسوسه شیطان، از دستور خدا سرپیچی کرد، خدای بزرگ وی را هفت طبقه تنزل داد تا اینکه به این بُعد جسمانی رسید. دلیل این کار این بود که خدای رحمان میخواست همه چیز را برای انسان ساده سازی کند تا آدم بتواند به سمت وی برگردد. زمانی که انسان در بهشت بصورت آدم بود، با یک خطا از بهشت رانده شد. در آسمانهای بالاتر و یا ابعاد بالاتر، نمیتوان خطاها را تکرار کرد. زیرا هر خطایی که مرتکب شویم، عواقب خاص و خطرناکی به دنبال دارد که باعث نابودی ما

میشود. به همین خاطر آدم و حوا با یک خطا از بهشت بیرون رانده شدند، اگر چه توبه هم کردند (قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ). **اما خدا بعد از توبه، آنان را به زمین تبعید کرد. زیرا مرتکب شدن گناه در بهشت با آن همه امکانات و نعمات، گناه تکرار نشدنی ای است و توبه واقعی بعد از موفقیت در کره زمین اتفاق خواهد افتاد. برگشت به جایگاه قبلی فقط در این صورت ممکن است.**

فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٢٢﴾

پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید پس چون آن دو از [میوه] آن درخت [ممنوع] چشیدند برهنگی هایشان بر آنان آشکار شد و به چسبانیدن برگ[های درختان] بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است (۲۲)

قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٢٣﴾

گفتند پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلما از زیانکاران خواهیم بود (۲۳)

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ﴿٢٤﴾

فرمود فرود آیید که بعضی از شما دشمن بعضی [دیگر]ید و برای شما در زمین تا هنگامی [معین] قرارگاه و برخورداری است (۲۴)

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

فرمود در آن زندگی می کنید و در آن می میرید و از آن برانگیخته خواهید شد (۲۵)

اما خدای مهربان و حکیم ما را هفت آسمان و یا هفت لایه به پایین فرستاد تا امکان ارتکاب تعداد خطاهای بیشتری برای انسان فراهم شود و انسان زمان و تعداد فرصت بیشتری در اختیار داشته باشد تا بتواند به سمت خدا برگردد. این فرآیند فرصت بیشتر، دقیقا جزو نظام رحمانی است. نظام رحمانی مبتنی بر هفت لایه برای همین منظور آفریده شده است.

به همین دلیل، انسان که به صورت آدم در بهشت بود به این جسم مادی تنزل پیدا کرد ولی در این تنزل هر بُعد و طیف از انسان در یک لایه قرار دارد و تا زمان مرگ که فرایندی است که در آن از کالبد جسمانی در لایه اول به سمت کالبد نفس در لایه هفتم یک نوع سیر قهقرایی داریم و ماهیت انسان از هفت لایه عبور کرده و به سمت کالبد نفس خودش که ماهیت اصلی انسان است تکامل و سیر می کند. مفاهیمی که در لایه بالاتر بود در همین جهان هم هست ولی به صورت ساده تر و خلاصه تر تا ما بتوانیم در نبرد بین شرّ و خیر آسان تر راه درست را انتخاب کنیم و دیگر بهانه ای برایمان باقی نماند و اتمام حجت باشد. به عبارت ساده تر خدا جنگ بین خیر و شرّ را به یک میدان کوچکتر منتقل کرده است تا که انسان بتواند از خود دفاع کند و راحت تر بتواند تصمیم خود را بگیرد. کره زمین نسبت به کرات دیگر خیلی کوچکتر است و نسبت به آسمانهای دیگر امکانات خیلی ضعیفی دارد. البته این به سود انسان است زیرا در این میدان کوچک، میتوان اشتباهاتی را مرتکب شد و دوباره از نو شروع

کرد. در واقع این میدان، یک محل تمرین و تزکیه و تعلیم هم هست. این میدان همین لایه جسمانی است که ما از خاک آن آفریده شده ایم.

انسان همانند رنگین کمان که هفت طیف رنگی دارد دارای هفت کالبد می باشد که هر کالبد در یک لایه و یا بُعد قرار گرفته است. البته درست است که رنگین کمان هفت رنگ دارد ولی با دقت بیشتر که بنگریم متوجه خواهیم شد که رنگهای زیادتری دارد که به صورت پیوسته در کنار هم قرار گرفته و انسان هم دارای کالبدهای زیادی است که به صورت پیوسته قرار گرفته است ولی با توجه به درک و آگاهی ما و آیات قرآن، هفت کالبد اصلی مانند هفت طیف رنگین کمان تعریف شده است که این هفت کالبد به صورت هفت طیف متوالی هستند که هر طیف در بُعد و لایه خودش قرار دارد.

کالبدها در واقع ارتعاشاتی از انرژی هستند با فرکانس های مختلف و هر کدام از این محدوده های فرکانسی می تواند رنگی خاص ایجاد کند و حتی زمانی که فردی بر یکی از کالبدها تاکید بیشتری داشته باشد رنگ آن لایه بر وی مستولی می شود. ولی در واقع پروردگار دانا برای هر بُعد و یا لایه و یا طیف، دامنه طبیعی و میزانی ایجاد کرده تا در لایه مورد نظر موجبات هدایت انسان را فراهم نماید و از طرفی هر گونه تغییرات احساسی یا افکاری در اشخاص باعث تغییر رنگ در طیف و بُعد مورد نظر می شود. در این قسمت بخاطر احتمالات گوناگون و دقت بیشتر در علمی بودن مطالب، از کلمات لایه، بُعد، طیف و کالبد بطور یکسان برای هفت لایه وجودی انسان

استفاده شده است. طبق برداشت از آیات قرآنی، هفت لایه انسان شامل این هفت تا است در مقایسه با رنگهای رنگین کمان.

۱	مربوط به کالبد مادی	لایه جسمی(قرمز)
۲		لایه ناری یا آتشی (نارنجی)
۳		لایه شعور و یا احساسی(زرد)
۴		لایه عقل و منطق و ذهنی(سبز)
۵	مربوط به کالبد معنوی	لایه قلب(آبی)
۶		لایه نور(نیلی)
۷		لایه نفس(بنفش)

۱- **کالبد جسمی همین کالبدی است که در این جهان و لایه اول استفاده می کنیم و مریضی های جسمی و طعم و مزه غذا ها و سرما و گرما و حرکت جسمی و دیدن با چشم فیزیکی و شنیدن با گوش فیزیکی و از طریق حواس اطلاعاتی از جهان فیزیکی دریافت می کند.**

۲- **کالبد ناری همان مغناطیس اطراف انسان است که به صورت هاله ای انسان را در برگرفته است و در لایه دوم و یا بُعد دوم قرار گرفته است . این کالبد بسیار مهم است زیرا راه ارتباطی اجنه و شیاطین با انسان است. همانگونه که خدای بزرگ فرموده که جن از نار خلق شده و مغناطیس اجنه و شیاطین از این بُعد بر**

ما تاثیر دارند. در این لایه، اجنه می توانند از طریق مغناطیس خود بر روی مغناطیس انسان تاثیر بگذارند و اطلاعاتی را به فرد منتقل کرده و حتی از طریق تاثیر بر جسم ناری انسان، فریب و وسوسه خود را به سه بُعد جسمانی دیگر انتشار بدهند و تفکر و احساس و جسم فرد را از حالت طبیعی و نرمال خارج کنند و البته به سه طیف و بُعد بالایی و معنوی دسترسی ندارند لازم به ذکر است که از این هفت طیف، چهار طیف پایین مادی و یا وابسته با مادیات و سه طیف بالایی معنوی هستند.

۳- کالبد سوم، کالبد شعور و احساس است که تمام احساسات پاک و طیبه مانند مودت و رحمت و مرحمت و مهربانی در این لایه قرار دارند. و همچنین احساسات خبیثه مانند خشم و حسادت و نفرت و کینه هم مرتبط با این کالبد است که در لایه سوم و یا بُعد سوم قرار دارد. شیاطین با تاثیر بر کالبد مغناطیسی فرد و انتقال دیتا به انسان، احساسات و شعور فرد را از حالت سیستم رحمانی خارج می کنند و مفاهیم و فلسفه های شیطانی خود را بر فرد القا می نمایند؛ مانند اینکه باید در مقابل اشتباه دیگران خشمگین شد و هیچ بخششی نداشته باشید و همین سر منشا آغاز تباهی و انجام کار پلید می شود.

۴- کالبد چهارم کالبد منطق (به عنوان عقل و تفکر در قرآن از آن یاد شده) است که در لایه چهارم و یا بُعد چهارم قرار گرفته است و تمام حافظه و استدلال و منطق در این کالبد و بُعد قرار گرفته است. انجام کارهای منطقی و استدلال و خاطرات گذشته و حل کردن مسائل ریاضی و ... در این بُعد است که شیاطین با

انحراف این بُعد، سعی دارند که منطق و فلسفه مرتبط با خود را در دنیای انسان ها بسط و گسترش بدهند. لازم به ذکر است که این چهار بُعد، همان بُعدهای جسمانی است که در تقسیم بندی دو تایی جدول بالا به آن اشاره شد.

۵- کالبد پنجم که در لایه و یا بُعد پنجم قرار گرفته است کالبد قلب است که یک نوع کانورتر است و دیتا و انرژی های چهار بُعد پایین تر را به سمت لایه های بالاتر انتقال می دهد. با توجه به آیات قرآن، تقوا و ربط و خشوع و خضوع و اطمینان مرتبط با این کالبد است و فرد اگر از چهار کالبد مادی استفاده درست نماید و در سیستم رحمانی باشد قلب هم سالم و سلیم می شود و در لایه و بُعد خود بر اساس سیستم رحمانی عمل می نماید. باید بدانیم که سیستم رحمانی بر چهار کالبد مادی حاکم است و سیستم رحیمیت بر سه کالبد معنوی و بالایی.

- در نظام رحمانیت لایه های چهارگانه اولی که مادی هستند (کالبد جسمی ، کالبد ناری ،کالبد شعور و یا احساسی و کالبد منطق و ذهنی) باید پرورش یابند.
- در نظام رحیمیت هم لایه های سه گانه معنوی (کالبد قلب، کالبد نور و کالبد نفس) پرورش می یابند. کسانی که طبق نظام رحمانی زندگی کنند؛ شامل رحیمیت خدای رحمان خواهند شد. معنای بسم الله الرحمن الرحیم همین است.

پس قلب در سیستم رحیمیت جای می گیرد و می تواند بر اساس آن عمل نماید. صفت رحمان خدای بزرگ شامل همه افراد می گردد ولی صفت رحیم فقط شامل افرادی می باشد که عالم معنا و معنویت خود را پرورش داده باشند.

۶- **کالبد ششم کالبد نور است که انسان در این کالبد به یقین می رسد و می تواند با کسب نور به سمت بهشت حرکت کند. و کسی که این کالبد را پرورش ندهد، کالبد ششمی اش ظلمانی و تاریک می شود و نمی تواند در قیامت مسیر درست را انتخاب نماید. به همین خاطر کسانی که کالبد نور برای خودشان تهیه نکرده اند، در صحرای قیامت به مشکل بر میخورند. آن روز مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند می گویند ما را مهلت دهید تا از نورتان را برگیریم و استفاده کنیم و بوسیله آن طی طریق کنیم. در جواب آنها گفته می شود که شما باید برگردید و نوری را لمس کنید و یا نوری برای خود فراهم کنید** (ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا)**. این همان کالبد نوری است که ما باید برای پرورش و تهیه آن تلاش کنیم.**

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿۱۳﴾

آن روز مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند می گویند ما را مهلت دهید تا از نورتان [اندکی] برگیریم گفته می شود بازپس برگردید و نوری درخواست کنید آنگاه میان آنها دیواری زده می شود که آن را دروازه ای است باطنش رحمت است و ظاهرش روی به عذاب دارد (۱۳)

در نهایت به آنها گفته میشود که شما با عدم تشکیل نور در دنیا، به نفس خویش خیانت کردید و اکنون نفس شما درمانده و بیچاره است(فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ**) و به نفس خویش ظلم کردید. یعنی شما اصلا به لایه نور خود توجه نکردید و از آن طریق هیچ بهره ای به نفس خویش نرسانده اید.**

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ ﴿۱۴﴾

[دو رویان] آنان را ندا درمی دهند آیا ما با شما نبودیم می گویند چرا ولی شما خودتان را در بلا افکندید و امروز و فردا کردید و تردید آوردید و آرزوها شما را غره کرد تا فرمان خدا آمد و [شیطان] مغرورکننده شما را در باره خدا بفریفت (۱۴)

۷- کالبد هفتم که در لایه هفتم است، کالبد نفس می باشد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿۱﴾

ای مردم از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد پروا دارید و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است (۱)

و اگر لایه نفس مطمئن و رشد یافته باشد، خدای رحیم کالبدی بهشتی به نفس اختصاص می دهد و گر نه کالبدی جهنمی به وی داده خواهد شد.

مراحل رشد انسان نیز از همین مراحل کالبدی عبور خواهد کرد. چند نکته را به خاطر داشته باشیم که این مراحل با همدیگر همپوشانی دارند یعنی اینطور نیست که ابتدا کالبدی پرورش و رشد کند، بعد نوبت کالبد دیگر برسد. یعنی قبل از پایان رشد وتکامل یک کالبد، کالبد دیگر نیز رشد و تکامل خود را شروع میکند.

کالبد جسمی از لقاح تا تقریبا نوزده سالگی (البته این عدد تقریبی است و برای دختران و پسران متفاوت است و در یک دامنه سنی قرار می گیرند) به رشد و نمو جسمانی خود ادامه می دهد و در سن ۱۹ سالگی فرد از نظر جسمانی کامل می شود. رشد کالبد ناری تقریبا همزمان با رشد جسمانی البته کمی با تاخیر آغاز می شود که آنهم بعد از نوزده سالگی به رشد و تکامل می رسد.

کالبد احساسی نیز از همان دوران کودکی با الفت و انس با والدین و سایر سرپرستان شروع می شود و با ارتباطات عاطفی در جامعه و همچنین ازدواج به رشد خود می رسد و بعد از آن فرد با احساسات رشد یافته به زندگی خود تا پایان عمر ادامه می دهد.

کالبد عقل و منطقی نیز در سنین ۲ الی ۳ سالگی شروع شده و فرد دارای تفکرات حسی حرکتی میشود که در نهایت بعد از رشد کامل بُعد احساسی ، کالبد منطقی نیز کامل می شود. بعد از آن کالبد قلبی به رشد خود ادامه می دهد. که فرد متوجه این می شود که جهان دیگری وجود دارد و باید برای نسل دیگر نیز تلاش نماید و شاید

با فرزنددار شدن و تربیت نسل بعد، این آموزه ها را به نسل دیگر انتقال می دهد. و فرد ارتباط با خدا را با تقوا و ارتباط معنوی حفظ می نماید. در مرحله دیگر فرد کالبد نوری خود را تقویت می کند و هدایت الهی را می بیند و به آن تکیه می کند. با استقاده از نور خود متوجه معانی و مفاهیم بالاتری می شود و از ظلمات و تاریکی شیطان نجات می یابد و سعی دارد این مفاهیم و معنویات را به نسل های دیگر انتقال بدهد و با عالم معنا ارتباط برقرار می کند و در مرحله آخر مرحله رشد نفس است که فرد به یک حالتی می رسد که هم خودش راضی است و هم خدا از او راضی و در این حالت با رضایت کامل به سمت پروردگار خود باز می گردد. که در نهایت تا چهل سالگی فرد به این رشد می رسد و بعد از آن است که فرد با ایمان و یقین کامل اعمال درست و شایسته انجام می دهد. در نهایت به عنوان یکی از بندگان مقرب خدا محسوب می شود. تمام تلاش ما باید این باشد که به وسیله لایه جسمانی خود، عبادت و کار و تلاش و کوشش و جهاد در راه خدا کنیم و درنظام رحمانی زندگی کنیم تا لایه های ناری و احساسی و منطقی خود را صحیح پرورش دهیم و در نهایت حس رضایت از نظام رحمانی به خود برسانیم و خدا هم از ما راضی باشد. در آن صورت وارد بهشت برین خواهیم شد.

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ای نفس مطمئنه (٢٧)

ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد (٢٨)

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ و در میان بندگان من درآی (٢٩)

وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿۳۰﴾ و در بهشت من داخل شو (۳۰)

مرگ فرایندی است که جسم در بُعد اول و یا لایه اول دچار سیر قهقرا شده و از بین می رود و همین روند در هفت لایه برقرار می شود و طی زمانی مشخصی هر کالبد در لایه خود از بین رفته و داده ها و دیتاهای آن به کالبد بالاتر می رود تا نهایت به نفس می رسد و نفس هم یا مطمئن میشود و یا شرّ میشود. بنابراین مرگ ، در حالت نهایی یعنی گرفتن نفس (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ **). معمولا ابتدا کالبدهای پایین تر می میرند و در نهایت کالبد نهایی، یعنی نفس گرفته میشود.**

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۴۲﴾

خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می کند] پس آن [نفسی] را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می دارد و آن دیگر [نفسها] را تا هنگامی معین [به سوی زندگی دنیا] بازپس می فرستد قطعا در این [امر] برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی [از قدرت خدا]ست (۴۲)

کالبد نوری بعد از پنج کالبد دیگر رشد می نماید و زمانی است که فرد دیدگاه بالاتری کسب می نماید و خود می تواند با کسب نور، عده ای دیگر و یا نسل های دیگر را به راستی دعوت نماید. و کالبد نفس هم که در آخرین مرحله و زمانی رشد می کند که دیگر فرد برای رضایت خدا و هدفی والاتر تلاش می نماید. که پایان رشد هفت کالبد

انسان در چهل سالگی است که فرد دیگر راه خود را انتخاب کرده است. کالبدهای انسان با رنگ های مختلفی تعریف می شوند.

از سمت کالبد جسمانی که به سمت کالبد نفس می رویم رنگ های رنگین کمان سرد تر می شوند و شاید برای همین است که زمانی که وضو می گیریم با سرد شدن کالبدها به سمت کالبد نفس می رویم و توجه مان به سمت بُعد معنوی بیشتر می شود. ناگفته نماند که نماز به راستی هر هفت کالبد را رشد و پرورش می دهد و به نوعی وقفه ای است که باعث می شود تنظیمات سیستم رحمانی دوباره بر وجود ما مستولی شود. نماز این هفت لایه را برای ما تقویت میکند.

			تاثیرات نماز بر لایه ها
۱	**مربوط به کالبد مادی**	**لایه جسمی(قرمز)**	قیام و رکوع و سجود
۲		**لایه ناری یا آتشی (نارنجی)**	مغناطیس زمین و برخورد آب و زمین با بدن
۳		**لایه شعور و یا احساسی(زرد)**	حس عبادت و بزرگ شمردن خدا و تسبیح خدا
۴		**لایه منطق و ذهنی(سبز)**	فهمیدن کلمات و جملاتی که گفته می شود و روابط منطقی این لایه ها
۵	**مربوط به کالبد معنوی**	**لایه قلب(آبی)**	خشوع و خضوع قلب
۶		**لایه نور(نیلی)**	توجه به هدایت الهی
۷		**لایه نفس(بنفش)**	و بندگی و عبادت و شهادت وجودی و با اراده

همچنین کل سیستم رحمانی به گونه ای به انسان کمک می نماید که لایه ها و کالبد ها را به حالت اولیه بر گرداند مانند تعطیلی شنبه ها یا خواب و شب و باران و برف و وضو و نماز و روزه و زکات و جهاد در راه خدا و دستورات خدای رحمان و سایر نزولات و رحمات الهی. که نشان می دهد خدای رحمان و رحیم به انسان کمک زیادی کرده است و میکند. در واقع هفت لایه های رحمانی ما را از ظلمات به نور راهنمایی میکند.

علاوه بر موجودیت انسان که از هفت لایه بهره می برد؛ لایه های هفت گانه زیاد دیگری هم در طبیعت و حوادث آن نهفته است و در قرآن به آن اشاره هم شده است. بطور مثال:

- **جو زمین هفت لایه دارد.**
- **طبق فرموده قرآن و تمام کتابهای آسمانی دیگر، خالق رحمان، هفت آسمان خلق کرده است.**
- **طبق قرآن، هفت راه در آسمان هست (سبع طرائق)**
- **خواب فرعون، بصورت هفت تایی بود (هفت گاو لاغر، هفت گاو فربه را میخورند و هفت خوشه گندم خشکیده هفت خوشه سبز را از بین می برند) و تعبیر آن هم توسط یوسف بصورت هفت تایی بود. هفت سال فراوانی، بعد هفت سال قحطی.**
- **مثال قرآنی می گوید که یک دانه، هفت خوشه میدهد و هر خوشه صد دانه. این پاداش انفاق کنندگان است.**
- **پوسته زمین هفت لایه دارد.**

- روزهای هفته، هفت روز است.
- تعداد قاره‌ها هفت هستند. (در زمان نوح یکی از این قاره ها را آب فرا گرفت و هفت لایه به هم خورد)
- تعداد دریاهای اصلی هفت است.
- هفت رنگ اصلی رنگین کمان
- هفت باب و دروازه جهنم
- هفت شب بلای قوم عاد و
- ...

هر چیزی که باعث شود تا هفت لایه های رحمانی و یا هفت ابعاد رحمانی کدر و تار شوند، یک امر شیطانی در آن نهفته است. چندی پیش آنقدر گرد و غبار و دود و بخار گرم و روغن در هوا شناور بود که هر جا میرفتی، هوا باز هم گرم بود. با آنکه ابری در آسمان نبود، ولی خورشید واضح دیده نمیشد و حتی زیر سایه ها هم گرم بود. آلودگیها لایه های رحمانی را می پوشانند. این نوع آلودگی ، یک نوع ظلمات و تاریکی هستند. هدف شیطان این است که انسانها را وادار کند تا با کارهای ناشیانه و جاهلانه لایه های رحمانی را بپوشانند. پوشانده شدن هر لایه رحمانی، یک لایه تاریکی و ظلمات بوجود میاورد. زیرا شیطان در لایه ظلمات وتاریکی خود را مخفی میکند و به انسانها از طریق این لایه تاریک حمله میکند. لایه های رحمانی اگر پوشانده نشوند و انکار نشوند، براحتی میتوان از آن طریق شیاطین را رجم و دک کرد. اما اگر هر کدام از لایه های هفت گانه خلقت (چه لایه های آفرینش، چه لایه های وجود انسان) تار و

کدر شود؛ شیطان لایه خودش را بجای آن معرفی میکند و انسان ها را فریب میدهد. شیطان هم با تقلید از نظام رحمانی (البته جهت فریب و تله گذاری) در یوگا و مدیتیشن و عشق، هفت لایه خودش را معرفی کرده است.

زمانی که ابری در آسمان نباشد ولی دود، غبار، گرد و خاک، بخار گرم، روغن و سایر آلودگیها در آسمان باشد، مثل این است خورشید و لایه های بالای سر خودمان را پوشانده باشیم. دیگر مثل سابق نمیتوان از سایه برای خنکی استفاده کرد. زیرا سایه فقط در لایه های طبیعت رحمانی کارساز است. در جهنم چنین شرایطی برقرار است و سایه ها در جهنم کارساز نیستند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٨﴾ آن روز وای بر تکذیب کنندگان (۲۸)

انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٩﴾ بروید به سوی همان چیزی که آن را تکذیب میکردید (۲۹)

انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ﴿٣٠﴾ بروید به سوی [آن] دود سه شاخه (۳۰)

لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ ﴿٣١﴾ نه سایه دار است و نه از شعله [آتش] حفاظت می کند (۳۱)

إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ﴿٣٢﴾ [دوزخ] چون کاخی [بلند] شراره می افکند (۳۲)

كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ ﴿٣٣﴾ گویی شترانی زرد رنگند (۳۳)

بزرگترین مشکل در جهنم این است که لایه های هفت گانه رحمانی وجود ندارد و یا کارساز نیستند. بشر امروزی کاری کرده است که بخاطر دود و غبار و سایر آلودگیها، آفتاب حتی در طول روز دیده نشود. در شبها نمیتوان ستاره ها را دید. در چنین

محیطی سایه بی تاثیر است. هر کسی در داخل خانه یک کولر روشن کرده است و این کولر ها موتورشان خارج از خانه است و گرما را به خارج از خانه پرتاب میکند. از بعضی کوچه ها که رد می شوید، با آنکه زیر سایه راه میروی، ولی انگار در کارخانه ذوب آهن کنار کوره ذوب آهن هستید. اینها همگی پوشاندن لایه های رحمانی است. زیرا در نظام رحمانی، سایه خنک کننده است. اما در جامعه ما و همچنین در جهنم، سایه ها خنک کننده نیستند.

بعضی مواقع دیده اید که بعد از بارش باران، هفت لایه رنگین کمان ظاهر میشود؛ این نشانه پاکیزگی و بکر بودن هوا است. زیرا برف و باران رحمت است و دوباره نظام هفت لایه رحمانی را رست فاکتوری میکند. هفت لایه ها مثل تابلوهای راهنمایی و رانندگی هستند که انسانها را به راه راست رهنمایی میکند و از ظلمات خارجمان میکنند. پیامبر نوح، در آن زمان مردمش را به دقت در هفت لایه رحمانی دعوت میکرد.

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا ﴿۱۵﴾ مگر ملاحظه نکرده اید که چگونه خدا هفت لایه و آسمان را توبرتو آفریده است (۱۵)

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا ﴿۱۶﴾ و ماه را در میان آنها روشنایی بخش گردانید و خورشید را [چون] چراغی قرار داد (۱۶)

نوح قومش را مخاطب قرار داده و میگوید ای مردم مگر نمی بینید که خدا هفت آسمان و یا هفت لایه را طبقه طبقه روی هم آفریده است. پیامبر نوح، با توجه به بینش آنان نسبت به هفت آسمان (هفت طبقه یا هفت لایه یا هفت ستاره) ؛ این را نعمتی برای آنان میداند و اهمیت آن را برایشان گوشزد میکند. . اکنون بخاطر دود و آلودگی زیاد هوا، حتی شبها نمی توان ستاره ها را در آسمان واضح دید. اما در زمان پیامبر نوح، شبها می توانستند ستاره ها و سیاره ها را واضح ببینند ، حتی بهتر از شبهای کویر.

انسانها باید نگران لایه های رحمانی باشند و آن را به یکدیگر متذکر و یادآوری شوند و یادشان نرود که این تابلوها را گم نکنند. در زمان پیامبر نوح بعد از طوفان، اگر یکی از لایه های رحمانی پوشانده میشد (مثل خسوف و یا کسوف)، مردم نگران می شدند و به درگاه خدا دعا میکردند تا این نشانه برگردانده شود. زیرا آن موقع آنان دلیل این تغییرات را نمی دانستند و در نتیجه این پدیده در لایه منطقشان جای نمی گرفت و آنان سعی میکردند که با لایه بالاتر از منطق (لایه قلبی) آن را درک کنند و به درگاه خدا، دعا و راز و نیاز میکردند. اما اکنون کسی برای نبود لایه های رحمانی نه تنها نگران نیست و حتی اگر روزی یک لامپ بزرگ مصنوعی به اندازه قرص خورشید در آسمان بگذارند، کسی متوجه نبود خورشید اصلی نمیشود! چند نفر از ما شبها ستاره ها را نگاه می کنیم و یا در طول روز موقعیت خورشید را در نظر داریم؟ تقریبا خیلی خیلی کم.

در لایه های رحمانی وقتی که عصر شود، نور آفتاب کمتر میشود و هوا خنکتر میشود. اما اکنون اینطوری نیست. همه اش غبار و بخار و دود و روغن سوخته و سرب است. شبها که قاعدتا باید هوا خنک شود، ولی اکنون حتی شبها هم زیاد خنک نیست.

در قیامت تمام هفت لایه هایی که در این جهان خلق شده اند، به هم میریزند. حتی لایه های هفت گانه انسان هم به هم می ریزد.

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿٧﴾ بگو در آن هنگام که چشمها از شدت وحشت به گردش در آید (٧)
وَخَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾ و ماه بی نور گردد (٨)
وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾ و خورشید و ماه يك جا جمع شوند (٩)
يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ ﴿١٠﴾ آن روز انسان می گوید راه فرار کجاست (١٠)
كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾ هرگز چنين نيست راه فرار و پناهگاهی وجود ندارد (١١)
إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾ آن روز قرارگاه نهایی تنها بسوی پروردگار تو است (١٢)

اگر چه کالبد احساسی زنان از کالبد احساسی مردان عریض تر است ولی کالبد منطق مردان از کالبد منطق زنان قوام تر است. منطق لایه چهارم است و احساس لایه سوم. بنابراین حالا درک میکنیم که چرا مردان بر زنان قوامیت دارند.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا ﴿۳۴﴾

مردان سرپرست زنانند به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و [نیز] به دلیل آنکه از اموالشان خرج می کنند پس زنان درستکار فرمانبردارند [و] به پاس آنچه خدا [برای آنان] حفظ کرده اسرار [شوهران خود] را حفظ می کنند و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاه ها از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر نکرد] با قاطعیت با آنان برخورد کنید. پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای سرزنش] مجویید که خدا والای بزرگ است (۳۴)

همه می دانیم که احساسات در زنان حاکمتر است تا منطق و برای مردان هم منطق حاکمتر است. اما یک کمی منطق برای زنان خیلی زندگی ها را زیبا میکند. پذیرفتن منطقهای ساده و عدم زورگویی در مقابل شوهر، نوعی احترام به قوامیت مردان است و مردانگی را در مردان زنده میکند و به زندگی ها قوامیت می بخشد. عدم قوامیت مردان بر زنان، باعث مرگ مردانگی میشود. لایه منطق و عقل یک لایه بالاتر از لایه احساس است.

یک مقدار منطق در زنان باعث پذیرفتن مرد به عنوان قوام خانواده میشود و این خودش لذت بخش است و این نوعی احترام به پدر خانواده است و بچه در چنین محیطی درست پرورش می یابد. همچنین کمی مهربانی برای مردان هم زیباست که باز هم باعث قوامیت خانواده ها میشود. مادر مریم، یک زن زنانه بود ولی در عین حال منطق زیبایی داشت. او قبول کرد که مذکر و مونث مثل هم نیستند و تفاوتهایی با هم دارند (وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى**). او این تفاوتها را پذیرفت و این نوع منطق برای زنان خیلی زیباست. جمله** وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى **یک جمله منطقی است مربوط به لایه چهارم که**

توسط مادر مریم پذیرفته شد و زنان با قبول این نوع منطقهای ساده، لایه منطق خود را محکم میکنند و به لایه احساسات خود، یقین می بخشند.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿۳۶﴾

پس چون فرزندش را بزاد گفت پروردگارا من دختر زاده ام و خدا به آنچه او زایید داناتر بود و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می دهم (۳۶)

زنان نمی توانند لایه احساسات خود را بدون در نظر گرفتن لایه منطق کنترل کنند. زنان باید مقداری منطق در کارهای خویش بکار گیرند و گرنه نمی توانند لایه چهارم را رد کنند و در همان لایه احساسات می مانند و این بدترین اتفاقی است که برای زنان ممکن است بیفتد. زنان اگر لایه منطق خویش را بکار نگیرند و فقط از لایه احساسات خویش استفاده کنند، مجبورا که بجای منطق از کید استفاده کنند و این خودش برهم زننده نظام و لایه های هفت گانه است.

زن اگر فمنیست شود، لایه هفت گانه اش به هم میخورد. اصلا فمنیست یعنی عدم بکارگیری لایه منطق و فقط از لایه احساسی استفاده کردن. زنان باید لایه منطق خویش را با حیا شرم و آزرم ترکیب کنند تا بتوانند آن را پاس کنند. لایه های چهار گانه مادی زنان باید با شرم و حیا همراه باشد و این مهمترین راز موفقیت زنان است.

اعمال جراحی های زیبایی غیر ضروری اعم از بوتاکس و تزریق و ... همگی لایه های جسمانی و ناری (لایه اول و دوم) را خراب میکند و لایه تاریکی بر آدمی می نشیند. مخدرات و قمار هم، لایه های رحمانی را می پوشانند. مدیتیشن و یوگا و باز کردن چاکراها هم لایه های رحمانی را به هم میریزد. شعر و فیلمهای توهمی و آهنگهای آلفایی، لایه احساسی را منحرف کرده و به لایه منطق ما حمله میکند و منطق را ضعیف تر میکند.

لایه سوم (احساس) و لایه چهارم (عقل و منطق) دو لایه کنار هم هستند و احتمال قاطی شدنشان خیلی زیاد است. همانطور که در داستان قابیل و هابیل گفته شد، شیطان برای قابیل همین کار را کرد. قابیل لایه منطقش را زیر سلطه لایه احساسش قرار داد. در لایه احساس او فقط غرور و منیت و تکبر و خود بزرگ بینی بود. به همین خاطر منطق و هوش هیجانی و احساسی قابیل به اندازه کلاغ هم نبود. این تعریف هوش زیر کلاغی است. خدای بزرگ تلاش دارد که انسانها هفت لایه را منفک شده داشته باشند. هم منطق، هم احساس هر دو لازم است.

هر طیف از هفت کالبد انسان دارای محدودیت و میزان متعادل خود هستند که باید هر انسانی این تعادل را در وجود خود حفظ کند. ولی اگر به عنوان مثال کسی در یکی از این طیف ها طغیان و سرکشی کند موجب کم رنگ شدن سایر لایه ها شده و در نهایت به سر منزل مقصود نخواهد رسید .

مثلا اگر یک زن لایه و بُعد احساسی را زیادتر از میزانی که خدا برای وی در نظر گرفته افزایش بدهد موجب می شود که طیف احساسی یا همان رنگ زرد را در هفت

طیف خود پر رنگ کند و فقط بر اساس کالبد احساسی زندگی خود را در پیش می گیرد در حالیکه خدا این هفت کالبد را به ما داده است تا بتوانیم با استفاده از هریک از این کالبدها از گمراهی در سایر بخش ها و کالبدهای دیگر جلوگیری کنیم. بعضی فیلمها متاسفانه، زندگی باربی مانند را برای زنان و دختران تبلیغ میکنند. جالب است که فیلمی به همین نام (باربی) درست شده بود و همه رنگها در این فیلم صورتی بود و موضع آن به شدت فمنیستی بود. در این فیلمها، هفت لایه رحمانی انسانها در نظر گرفته نمیشود و پوشانده میشود و همه لایه ها یک رنگ میشوند. این یکی از مشکلات مردم زمان پیامبر نوح بود. یکی از پنج بتی که در زمان پیامبر نوح بود؛ مربوط به همین مساله بود. اصلا ازدواج برای همین است که مردان خیلی در منطق غرق نشوند و زنان هم خیلی در احساسات غرق نشوند و تعادل و توازن افراد نگهداشته شود.

شیطان کاری میکند که انسان هفت لایه رحمانی را بپوشاند. وقتی همه چیز بشود احساسات و فمنیست؛ دیگر همه چیز میشود رنگ صورتی و یا زرد. به این طریق لایه های هفت گانه انسان به رنگ غالب در میایند و در آن صورت نمیتوان لایه ها را تفکیک نمود. به همین خاطر پیامبر نوح به قومش گوشزد میکند که لایه های هفت گانه را در نظر داشته باشند و تاکید میکند که تعداد آن هفت است. خدا میخواهد و اصرار دارد که انسان این هفت لایه ها را منفک شده در نظر بگیرد و آن را قاطی نکند. به همین خاطر به هفت تایی بودن آن تاکید میکند. وقتی زندگی یک فرد همه اش بشود احساسات، یعنی لایه سوم پر رنگ شده و بقیه لایه ها هم به این رنگ نزدیک میشوند و آن وقت تفکیک کردن هفت لایه خیلی سخت میشود.

زمانی که مادر موسی، نوزادش را در دریا رها کرد. نزدیک بود، لایه احساساتش کار را خراب کند و همه چیز را فاش کند. اما خدا بوسیله لایه بالایی (لایه قلب) ، احساسات او را کنترل کرد. بنابراین تقویت لایه های منطق و قلب و نور؛ میتواند تعادل آدمی را استحکام بخشد. در این آیه فُؤَادُ مربوط به کالبد جسمانی و احساس است. اما قلب مربوط به لایه پنجم (لایه قلب) است. زمانی که مادر موسی نزدیک بود تحت تاثیر غریزه مادری قرار گیرد؛ خدا دخالت کرد و قلب او را محکم ساخت و به این طریق لایه جسمانی و غریزی مادر موسی در کنترل مادر موسی قرار گرفت.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾

و دل مادر موسی [از هر چیز جز از فکر فرزند] تهی گشت اگر قلبش را استوار نساخته بودیم تا از ایمان آورندگان باشد چیزی نمانده بود که آن [راز] را افشا کند (۱۰)

کسانی که مدیتیشن و یوگا و چاکرابازی میکنند؛ قصد دارند که لایه اول (جسمی) و لایه دوم (ناری) را یکی کنند و تفکیک پذیری این دو لایه را از بین ببرند. وقتی در حالت مدیتیشن، لایه اول و دوم یکی شد، در آن صورت؛ انسان وارد میدان شیطان شده است و دو دستی خود را در چنگ شیطان می اندازد. زیرا شیطان می خواهد که هر کدام از این کالبدها را ویروسی کند و یا اگر نقطه ضعفی در یکی از این بُعدها و یا لایه ها باشد به عنوان فرصتی برای نفوذ به آن فرد می بیند و از آن استفاده می کند.

خدای بزرگ و خالق تلاش دارد که هر هفت کالبد را در ما پرورش دهد. یکی از صفات خدا رب العالمین است. رب العالمین یعنی این که تمامی ابعاد انسان را پرورش می دهد و اگر کسی از هدایت خدا استفاده کند هیچگاه شیطان نمی تواند در وی نفوذ کند. اصلا شیطان تلاش دارد که انسان را از حالت تعادل خارج کند و لایه های هفت گانه او را به یک رنگ غالب سوق دهد و به این طریق تفکیک پذیری لایه ها را از بین ببرد. در زمان پیامبر نوح، چنین اتفاقی افتاده بود. در زمان هم چنین اتفاقی افتاده است.

سه مفهوم ربوبیت، مالکیت، الوهیت که در سوره ناس ذکر شده است، در رشد هفت لایه ما تاثیر دارند. باید انسان در هفت کالبد خود، خدا را به عنوان رب و پرورش دهنده قبول کند و با توجه به آیات قرآن هر هفت کالبد را پرورش دهد. مثلا خدای بزرگ در قرآن برای پرورش کالبد جسم فرموده که طعام پاکیزه میل کنید و در داستان ایوب در مورد مغتسل بارد صحبت فرموده است و یا برای سلامت جسم ما را از خوردن گوشت خوک و حیوان مرده منع می کند که تمامی این دستورات نشان میدهد که ربّ ما میخواهد کالبد جسمی (لایه یکم) ما را سالم حفظ کند.

کسی که مفهوم ربوبیت خدا را در سطح کالبد جسمی قبول داشته باشد و خدا را به عنوان ربّ و پرورش دهنده خود قبول می کند و سیستم پرورشی او را انجام می دهد و بر اساس سیستم رحمانی پیش می رود و از نعمات خدا استفاده می کند و همین موجب سلامت جسمی وی می شود.

و مفهوم تاثیر پذیرش الوهیت خدا را اینگونه بر کالبد جسمانی مان می توان توضیح داد که فرد تمام کارهای جسمانی را به منظور نزدیکی به خدا و رضایت وی انجام می دهد و الهه ای به جز رب العالمین نگیرد (لا اله الا الله). مفهوم ملکوت خدا هم این است که خدا را مالک جسم خود بدانیم و به ظاهر و قیافه ظاهری خود مغرور نشویم وخاکی باشیم.

در کالبد نار یا مغناطیسی نیز همین سه مفهوم برقرار است. پذیرفتن ربوبیت خدا یعنی به مغناطیس شیاطین پناه نبریم و از مغناطیس سیستم رحمانی برای ریست کردن خود استفاده کنیم و مفهوم لا اله الا الله یعنی مغناطیس ما پیوسته در مسیر سیستم رحمانی باشد و به سوی سیستم شیطانی مایل نشود .

ومفهوم پذیرش ملکوت خدای جهانیان یعنی اینکه بدانیم کالبد ناری ما متعلق به خداست و خالق آن خدای بزرگ است و نباید کسی دیگر را بر آن مسلط کنیم و صاحب دیگری برای آن پیدا کنیم که در این صورت فرد به صورت مدیوم شیطان در می آید.

برای کالبد احساسی نیز باید از روش ربّ و پروردگار خویش (احساسات طیبه مانند مودت و رحمت و کاظمین الغیظ و عافین عن الناس و ...) استفاده کینم. و همانطور که خدا در آیات زیادی فرموده که *افلا تشعرون* یعنی باید حس ما در راستای شعوری باشد که خدا به ما آموزش داده است و الهه ای به جز او نگیریم. و همچنین مالک احساسات خود را خدای بزرگ بدانیم همانگونه که پیامبر ابراهیم می گوید:

در کالبد منطقی و ذهنی نیز باید بر اساس سیستم تفکری که خدا و سیستم رحمانی برای ما تعیین کرده پیش برویم مثلا خدای رب العالمین مثل های زیادی در قرآن فرموده که نحوه تفکر درست را به ما می گوید. خدای مهربان در قرآن با روشهای زیادی لایه چهارم ما را پرورش میدهد (تعقل، تفکر، تدبر، تذکر، تعلم، عبرت، تبصر، تفقه). بعضی ها لایه چهارم را فقط در آموزش علم خلاصه میکنند. در حالی که تذکر (پند گیری از گذشته)؛ تفقه (یادگیری احکام دینی)؛ تدبر (تدبیر امور)؛ عبرت (درس گرفتن از اشتباهات خود و دیگران)؛ بصیرت (بینش و جهان بینی صحیح) و ... هم جزو لایه چهارم است. کسی که بمب اتم میسازد، قسمت علم از لایه منطق را خیلی پرورش میدهد. اما قسمت تدبر، تذکر، بصیرت خود را رها میکند. بنابراین او لایه منطقش ناقص است و به همین خاطر برایش مهم نیست که بمب اتمی که ساخته ممکن است میلیونها نفر را از بین ببرد. بعضی گروههای خشک مذهب، قسمت علم از لایه منطق خود را رها میکنند و فقط به تفقه می پردازند و به این طریق لایه های هفت گانه خود را تک رنگ و خراب میکنند.

قابیل کالبد منطق و عقلش مشکل داشت و تذکر و آینده نگری و جهان بینی صحیح در آن نبود. همچنین در آن لحظه رحمت و مودت در او وجود نداشت.

اگر ما خدا را در کالبد و بُعد منطق و ذهن خود قبول داشته باشیم باید منطقی که او به ما یاد می دهد را نیز یاد بگیریم و تمام مبنا و فنداسیون ذهنی و منطقی را بر اساس

آن بنا بنهیم. و وقتی خدای بزرگ را مالک تفکر خود بدانیم ، یعنی به ملکوت او اعتقاد داریم.

این است راه هدایت و انسان باید با توجه به سوره الناس برای رهایی ازدام شیطان هر سه مقوله ربوبیت ومالکیت و الوهیت خدا را رعایت کند تا بتواند شایستگی بهشت و رضایت خود و خدا را داشته باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به نام خدای رحمتگر مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿١﴾ بگو پناه می برم به پروردگار مردم (۱)

مَلِكِ النَّاسِ ﴿٢﴾ پادشاه مردم (۲)

إِلَهِ النَّاسِ ﴿٣﴾ معبود مردم (۳)

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿٤﴾ از شر وسوسه گر نهانی (۴)

الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿٥﴾ آن کس که در سینه های مردم وسوسه می کند (۵)

مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ﴿٦﴾ چه از جن و [چه از] انس (۶)

و این کار زمان بر است و بهتر است که ما زمانی را که خدا برای ما تعیین کرده با لهو و لعب و مسایل بی اهمیت دنیایی نگذرانیم و سعی کنیم به سمت وی برگردیم و خود را در مسیر تربیتی رب العالیمن قرار دهیم.